

# روند تدوین سیاست قومی در جمهوری اسلامی ایران

جعفر حق پناه

محقق پژوهشکده مطالعات راهبردی

## مقدمه

مطالعه جوامع و دولتهای انقلابی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، نشان از قبض و بسط و تحولات سریع در همه امور دارد. از چنین جوامعی نمی‌توان انتظار داشت که همانند جوامع با ثبات به ساماندهی امور بپردازند. در جامعه و نظام سیاسی متحول شده ایران پس از انقلاب نیز این قاعده کلی حکمفرماست؛ و در همه امور از جمله روند تدوین سیاست قومی جمهوری اسلامی نیز مشاهده می‌شود و همین امر بررسی تاریخی سیاست قومی جمهوری اسلامی را ایجاب می‌کند.

تجارب گران قیمت حاصله طی دو دهه تکرار ناشدنی اول انقلاب می‌تواند در سیاست‌گذاری‌های آتی مفید باشد. از سوی دیگر فهم و کارکرد روندها و نهادها، قوانین و سیاستهای کنونی و شناخت و چاره‌جویی آسیب‌پذیریها و تقویت نقاط قوت آن منوط به بازشناسی انتقادی ۲۴ سال گذشته است.

اما در همین مقدمه اشاره به این نکته ضروری است که در ایران، ماهیت و روند شکل‌گیری مساله قومیت‌ها با سایر کشورها متفاوت بوده و چارچوب مطالعاتی خاص خود را می‌طلبد. من با این دیدگاه موافقم که به طور کلی واژگانی چون قومیت، سیاست قومی، گروه قومی، ناسیونالیسم قومی و غیره برخاسته از سنت مطالعات علوم اجتماعی، در غرب و متناسب با اوضاع سیاسی و اجتماعی گروههای قومی مهاجر به ویژه در

آمریکاست که به تدریج کاربرد جهان شمول یافته‌اند. اما در ایران اطلاق قومیت یا گروه قومی به گروههایی که براساس زبان یا مذهب تمایزاتی دارند درست نیست و این گروهها فاقد همه ویژگی‌های یک گروه قومی هستند:

«در ایران گروههای گوناگون زبانی یا مذهبی - که در تحقیقات قومی از آنها به عنوان گروههای قومی یاد می‌شود - ملیت‌های مشخص نبوده‌اند که از مناطق دیگر جهان به این منطقه مهاجرت کرده باشند. برعکس، آنها بخشهای جدایی‌ناپذیر جامعه بزرگتری بوده‌اند که در آن گروههای مذهبی - زبانی بسیاری طی صدها سال در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و در طول چنین مدت مدیدی تجریبات تاریخی و میراث فرهنگی واحدی به دست آورده‌اند.» (۱)

این گروههای زبانی و مذهبی تا اوایل قرن بیستم بر محور بافت قبیله‌ای (ایل - طایفه) سازمان می‌یافتند و بخشهای جدایی‌ناپذیر و بسیار فعال در همه عرصه‌ها و تحولات جامعه ایرانی بوده‌اند. در واقع این گروهها بیشتر موجودیت‌های اجتماعی - سیاسی بوده‌اند تا جوامع بیولوژیک و خویشاوندی. (۲) و به همین خاطر گروه قومی مستقل محسوب نمی‌شوند.

اما به هر حال نمی‌توان گرایش‌های محلی‌گرا و بروز و ظهور آن در عرصه‌های مختلف فرهنگ، سیاست و اجتماع و به عبارت دیگر سیاسی شدن علایق زبانی و مذهبی طی سده معاصر و به ویژه پس از انقلاب را نادیده گرفت. دلایل اصلی پیدایش تقویت این گرایشها ناشی از متغیرهایی مانند نیروهای بین‌المللی، نخبگان سیاسی (محلی و ملی) و ساختار و ایدئولوژی حاکم بر دولت بوده‌اند. (۳) فرایند شکل‌گیری دولت مدرن، با تمایلات تمرکزگرایانه در سیاسی شدن اختلافات مذهبی - زبانی در ایران بسیار مؤثر بوده و روشنفکران و نخبگان سیاسی نیز به این امر دامن زده‌اند. نیروهای بین‌المللی با حمایت فکری، سیاسی و مادی زمینه طرح گرایش‌های قومی در میان گروههای مختلف اقلیت را در ایران فراهم آورده و آن را تقویت کرده‌اند. به واقع آنچه تحت عنوان قوم‌گرایی در مناطق حاشیه‌ای کشور مطرح است، بیشتر ناشی از سیاسی شدن اختلافات زبانی و مذهبی تحت تأثیر سه عامل یاد شده است که در حال حاضر با توجه به ماهیت ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی، عامل مذهبی و اختلافات مذهبی با گروههای زبانی مانند کردها، بلوچها و ترکمنها به شکلی فعالتر عمل می‌کند.

به هر روی پیدایش گرایشهای قوم‌گرا میان کردها، بلوچها، آذریها و ترکمن‌ها و عربهای ایرانی ساکن در مناطق مرزی و حاشیهای، منجر به اتخاذ راهکارهای تدوین و روندهایی از سوی نظام برای حفظ تمامیت سرزمینی، ایجاد وفاق ملی و مقابله با تجزیه‌طلبی و بسط تعریف گفتمان مسلط هویت ایرانی شده است. که مجموعه این راهکارها و تصمیم‌گیریها در این نوشتار با عنوان **روند تدوین سیاست قومی در ایران** با تأکید بر تمایزات گفته شده در مطالعات قومی، مورد اشاره قرار می‌گیرند.

## ۱- سیاست قومی در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰

### الف - وضع قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن واقعیت تنوعات مذهبی، زبانی و قومی در ایران حاوی اصول و فصولی است که مهمترین مرجع و مبنای تدوین سیاست قومی در کشورمان به حساب می‌آید. قانون اساسی در فضای ملتهب و انقلاب‌زده جامعه در سال ۱۳۵۸ و در اوج درگیریهای مناطق کردستان، گنبد، خوزستان و سیستان و بلوچستان و فعالیت گروههای تجزیه‌طلب تدوین شد. فضای خاص انقلابی جامعه از یک سو و دیدگاههای بنیانگذار جمهوری اسلامی و روحانیون شیعه - که اکثریت مجلس قانونگذاری را در برمی‌گرفتند - نقش و تأثیر مهمی در تصویب قانون اساسی کنونی داشته‌اند. نکته مهم در شناخت و تحلیل قانون اساسی به عنوان مبنای شکل‌گیری و تنظیم سیاست قومی در ایران، این است که قانونگذار، قانون اساسی را کما بیش بر مبنای اصل شهروندی تنظیم کرده و مبنای تدوین سیاست قومی در کشورمان نیز علی‌القاعده باید همین اصل باشد.

### ب - نقش خاص بنیانگذار جمهوری اسلامی

طی سالهای نخست انقلاب با توجه به فروپاشی نهادها و ساختار سیاسی پیشین و عدم استقرار تام و تمام نظام جدید، خلاء جدی در تدوین و اجرای سیاست قومی به چشم می‌خورد. این در حالی بود که به دلیل شرایط بحرانی مناطق حاشیهای و فعالیت گروههای تجزیه‌طلب، اهتمام به این مهم اهمیتی مضاعف داشت. در چنین شرایطی

سیاست قومی در قالب مدیریت بحران و مقابله با تحركات گروههای قومی - مذهبی مخالف، نمود می‌یافت و عمدتاً توسط رهبر انقلاب اعمال می‌شد.

امام در موضع ایدئولوگ و رهبر سیاسی و مذهبی جامعه انقلابی، نقش مؤثری در ایجاد وحدت و بسیج توده‌ای طی دوران انقلاب و پس از آن داشت. یکی از مهمترین نکات مورد تأکید ایشان لزوم حفظ وحدت همه مردم اعم از شیعه و سنی و کرد و ترک و بلوچ و سایر اقوام ایرانی و پرهیز از تفرقه و طرح مسایل اختلاف برانگیز در لوای خواسته‌های واگرایانه با پرسش مذهب، قومیت و غیره بود. در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اتخاذ راهبرد وحدت مذاهب
- مسؤولیت عمومی همه اقوام ایرانی برای حفظ انقلاب
- تأکید بر مشارکت سیاسی همه اقوام ایرانی برای تأمین امنیت
- ایجاد زمینه مشارکت سیاسی
- انعکاس دیدگاههای بنیانگذار جمهوری اسلامی بر مشارکت مردم در قانون اساسی
- مدیریت بحران در مناطق قومی نشین
- نهادسازی و تعیین افراد مسؤول

## ۲- سیاست قومی طی سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸

### الف - تبدیل مناطق بحرانی قومی به مناطق جنگی

با شروع و گسترش جنگ و حمله عراق به ایران، مناطق بحرانی خوزستان، کرمانشاه، کردستان و بخشهایی از آذربایجان غربی به لحاظ مجاورت مرزی با عراق و به ارتباط و همکاری گروههای تجزیه طلب - مانند حزب دمکرات کردستان و اتحادیه خلق عرب - با رژیم بعثی تبدیل به مناطق جنگی شدند و سیاست قومی تحت الشعاع مسأله جنگ قرار گرفت. در استانهایی مانند سیستان و بلوچستان نیز تداوم شرارت و ناامنی و ارتباط گروههای تجزیه طلب بلوچ - مانند جمبا - با عراق و نیز لزوم برقراری ثبات و امنیت در مرزهای شرقی موجب شد که حالت فوق العاده همانند مناطق جنگی

برقرار شود. (۴) بروز و تداوم جنگ هشت ساله، همه سیاستها و اقدامات دولت در ارتباط با اقوام ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد و موجب شد که:

۱- توسعه و سازندگی این مناطق - که در شمار عقب‌مانده‌ترین نواحی کشور به شمار می‌آمدند - نزدیک به یک دهه به تأخیر افتد. به گونه‌ای که کلیه شاخصهای رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در استانهایی مانند کردستان و سیستان و بلوچستان، گویای پایین‌ترین سطح توسعه یافتگی کشور در پایان این دوره است. (۵)

۲- اولویت اصلی در این مناطق برقراری امنیت تلقی می‌شد. بدین منظور نهادها و مراکز نظامی، انتظامی و اطلاعاتی به شدت تقویت شدند. در سال ۱۳۶۱، به منظور تأمین امنیت و مقابله با گروههای تجزیه‌طلب مرتبط با عراق در شمال غرب کشور، قرارگاه حمزه سپاه پاسداران انقلاب تأسیس شد. در شرق کشور نیز مأموریت مشابهی برای ایجاد امنیت به قرارگاه ثارالله واگذار شد.

### ب - سیاست مقابله با گروههای تجزیه‌طلب و استمرار آن

در مقطع قبلی هر چند برخوردهایی حاد و جدی با گروههای قوم‌گرا صورت می‌گرفت اما سیاست کلی نظام حذف و سرکوب آنان نبود. زیرا اولاً اجماع نظر و توافق کامل در دولت مرکزی در این باره وجود نداشت و برخی مقامات در دولت موقت و شورای انقلاب قائل به راههای مسالمت‌آمیز و مذاکره بودند. دوم این که دولت مرکزی توان کافی برای برخورد جدی نداشت. نکته سوم این که برخی از رهبران و متنفذین محلی در مناطق قومی در برخی موارد و مقاطع با انقلاب همراهی داشته و موقعیت میانجی‌گرایانه آنان مانع از تعمیق تضاد گروههای قومی و دولت می‌شد. شیخ شبیر خاقانی در خوزستان و مولوی عبدالعزیز ملازاده در سیستان و بلوچستان دارای چنین موقعیتی بودند.

اما پس از سال ۱۳۶۰ دولت مرکزی یکدست شد و بر آن گرایش رادیکال غلبه یافت و در این باره اجماع نظر و توان نسبی حاصل شد. از سوی دیگر در شرایط رادیکالیزه آن دوران رهبران میانه‌رو محلی نیز کناره گرفته و یا همانند احمد مفتی‌زاده روشنفکر مذهبی کرد از در برخورد با نظام وارد شدند.

بدین وصف در تمام این دوره سیاست برخورد و حذف گروههای قوم‌گرا با جدیت دنبال شد. این عمل پرهزینه و گریزناپذیر تأثیراتی دیرپا بر جای نهاد که هزاران معدوم، زندانی، تسلیمی و متواری و خانواده‌آنان از آن جمله‌اند. از سوی دیگر گروههای تجزیه‌طلب راه خروج از کشور در پیش گرفته و اکثر آنان در کشورهای همجوار مانند عراق، ترکیه، پاکستان و افغانستان و برخی نفرات آنان در اروپا و آمریکا مستقر شدند و به صورت مستقل یا با همراهی و همکاری مستقیم و غیرمستقیم ممالک یاد شده تحرکات خود را علیه نظام ادامه دادند.

### ج - عدم تمرکز در سیاستگذاری قومی

علی‌رغم حساسیت مسایل قومی در جامعه، طی سالهای مورد بحث سیاستگذاری قومی در کشور به شکل متمرکز و مدرن نبود. مناطق قومی‌نشین کشور دارای معضلات جدی امنیتی، مدیریتی، اقتصادی و فرهنگی بودند که برای حل هر یک از این معضلات نهادها و مراکز متعدد انقلابی و دولتی نقش‌هایی را عهده‌دار شدند. اما برای ایجاد هماهنگی و ساماندهی کلان موضوع، تمرکزی به لحاظ قانونی یا نهادی پدید نیامد و وزارتخانه‌ها و مراکز ذیربط در چارچوب کارکردهای سازمانی خود فعال شدند.

### د - دکترین وحدت

انقلاب اسلامی در ایران با شعار و ایده اخوت اسلامی و آرمان شکل‌گیری امت واحده اسلامی پیروز شد. و از آنجا که مخاطبان پیام انقلاب در دنیای اسلام و کشورهای همسایه مردمانی بودند که قرابت قومی، زبانی و مذهبی با اقوام ایرانی، عرب، ترکمن، بلوچ، کرد و آذری داشتند، در عمل پیگیری ایده وحدت دنیای اسلام در سیاست خارجی، با سیاست قومی در داخل و نوع برخورد نظام با گروههای قومی - مذهبی کشورمان گره خورد. دغدغه و دل‌نگرانی رهبران حکومت دینی از بهره‌برداری مخالفان و کشورهای رقیب جمهوری اسلامی از پراکندگی و اختلافات زبانی و مذهبی در ایران - به شکلی که در سالهای نخست انقلاب روی داد - داعیه وحدت‌طلبی و تلاش برای پیشبرد و دکترین وحدت و اتحادیه شیعه و سنی را عمق و شدت مضاعف می‌بخشید.

دکترین وحدت، تنها وجه شعاری و صوری نداشت و گویای طرز تلقی دست کم طیفی از رهبران انقلاب از مبانی و وفاق ایرانیان و تعریف و برداشت آنان از شناسه‌ها و مبانی هویت ایرانی و ایرانیان بود. برداشتی که براساس آن اسلام عامل هویت بخش و ایجاد وفاق ملی بوده و بر دیگر مؤلفه‌های هویت ایرانی اعم از زبان، سرزمین و دیرینه تمدنی پیش از اسلام و یا باور به تبار مشترک رجحان داشت.

پی‌گیری این سیاست تا حدودی جنبه واکنشی داشت و پاسخی به روند اسلام‌زدایی در دوران پهلوی نیز بود. بدین وصف اسلام به عنوان مخرج مشترک قاطبه ایرانیان اعم از کرد، ترک، بلوچ، عرب و فارس مبنا و شالوده سیاست قومی قرار گرفت و پیوندهای دیگر فرهنگی زبانی و نژادی که آنان را در چارچوب هویت ایرانی و حوزه فرهنگی و تمدنی ایران زمین گردهم می‌آورد در مراتب بعدی قرار گرفت یا برای مدتی نادیده گرفته شد.

تقلیل این عناصر هویت بخش و همبستگی آفرین به دین - که با توجه به وجود شکاف‌های مذهبی در ایران و ماهیت شیعی و ایدئولوژیک نظام، پارادوکسیکال نیز می‌نمایاند - محتوا و شکل سیاست قومی را کاملاً تحت الشعاع خود قرار داد. چنانچه گفته شد ماهیت شیعی نظام علی‌رغم استمرار دکترین وحدت، چالش‌هایی در مناطق سنی‌نشین برمی‌انگیخت. همین امر موجب پی‌گیری سیاستهای انقباضی از اواخر جنگ (۱۳۶۷) به بعد شد و محدودیت‌های در روند گفته شده پدید آمد.

### ۳- سیاست قومی در سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶

#### الف - برنامه‌های توسعه و مسایل قومی

در سال ۱۳۶۸ نخستین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور (۱۳۶۸-۷۲) شکل مصوب، قانونی و لازم‌الاجرا به خود گرفت. بررسی و تحلیل مفاد و مواد و بخش‌های قانون برنامه اول توسعه جایگاه و روند سیاستگذاری در زمینه مسایل قومی را به خوبی نشان می‌دهد.

در قسمت تبیین هدفهای کلی برنامه، اشاره‌ای به مسایل قومی و اقوام ایرانی نشده است و تنها در بند آخر آن: «سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و فعالیت‌های متناسب با مزیت‌های نسبی هر منطقه» (۶) مورد اشاره قرار گرفته است.

در بخش خط‌مشی‌های اجرایی قانون نیز این بی‌توجهی مشهود است و فقط در خصوص راهکارهای اجرایی سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت به مواردی مانند آمایش سرزمین در جهت اصلاح ساختار فضایی توسعه کشور اشاره شده که این مورد نیز بیشتر جنبه اقتصادی دارد. در همین محور درباره مقوله بازسازی مناطق محروم و حاشیه‌ای قومی‌نشین کشور اشاراتی به چشم می‌خورد. (۷)

طراحان برنامه اول بعدها خود اذعان نمودند که تهیه برنامه‌های استانی، متناسب با ویژگیهای قومی، مذهبی و زبانی هر یک از این مناطق در حاشیه قرار گرفت و بدین لحاظ به همه اهداف خود نرسید. (۸)

در برنامه دوم توسعه نیز که از سال ۱۳۷۴ آغاز شد. محور توجه دولت ثبات اقتصادی بود. گسترش عوارض آثار تورم‌زدایی برنامه اول که همه مناطق کشور را در بر گرفته بود موجب شد که برنامه‌های دولت بیشتر معطوف به اصلاحات اقتصادی شود و در سایر حوزه‌ها اقدام خاصی صورت نگیرد.

### ب - محرومیت‌زدایی و سازندگی در مناطق حاشیه‌ای و مرزی

مناطق سکونت اقوام ایرانی، بیشتر مرزی و حاشیه‌ای بوده که با توجه به سیاستهای قومی رژیم پهلوی و ماهیت برنامه‌های توسعه در قبل از انقلاب اسلامی، تبدیل به توسعه نیافته‌ترین نقاط کشور شده بودند. پس از انقلاب باور و اراده جامعه و دولتمردان، محرومیت‌زدایی از این مناطق بود. اما بروز ناآرامی‌ها در اکثر نواحی مزبور، ضعف اقتصادی دولت، نداشتن برنامه جامع، نظام مدیریتی و مدیران کارآمد و مهمتر از همه وقوع جنگ هشت ساله با عراق موجب شد که در این زمینه گام جدی برداشته نشود و حتی بر مشکلات افزوده شود.

از سال ۱۳۶۸ و آغاز دوران موسوم به سازندگی محرومیت‌زدایی از این مناطق در عرصه‌های مختلف دنبال شد. آمارهای موجود نشان از بهبود شاخص‌های کمی در مواردی مانند افزایش میزان سوادآموزی و کاهش نرخ بیسوادی، ازدیاد شمار مراکز آموزش عالی، دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاهها، ارائه خدمات بهداشتی، راهسازی، مدرسه‌سازی، گازرسانی، برق‌رسانی و آبرسانی به شهرها و روستاها، گسترش شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات به ویژه تلفن دارد. (۹)



در نتیجه سرمایه‌گذاری فراوان، اما ناکافی دولت در رفع محرومیت و تسریع بازسازی این استانها، به تدریج صورت مسأله در فرایند تعامل اقوام ایرانی با دولت مرکزی تغییر یافت. نتایج کمی و کیفی حاصله از توسعه نسبی عمرانی، اجتماعی و فرهنگی مناطق مذکور موجب ایجاد تغییر در کم و کیف مطالبات اقوام ایرانی از دولت شد. نتایج معنادار انتخابات شورا در سالهای بعد مؤید این ادعاست همین امر موجب ایجاد تغییرات جدی در سیاست قومی کشور طی سالهای ۱۳۷۶ به بعد شد که به آن اشاره خواهد شد.

### ج - تلاش برای غلبه بر بحران نفوذ

در کلی‌ترین حالت، نفوذ به معنای همراهی و همسانی با سیاست عمومی تبلور یافته به وسیله اقتدار حکومت مرکزی است. درجه نفوذ در هر حکومتی مساوی با احتمال اجرای سیاستهایی از حکومت است که به کلیت نظام سیاسی یا یکی از بخشهای آن ارتباط دارد. این مهم به ویژه برای کشورهای دارای تنوعات و پراکندگی قومی، مذهبی، زبانی که هر یک دارای نظام اجتماعی و فرهنگی و مناسبات اقتصادی خاص خویش هستند اهمیتی مضاعف دارد. بی‌توجهی به این مهم به پیدایش و گسترده‌گی بحران نفوذ و ناتوانی نظام سیاسی در گسترش و تعمیم اقتدار سیاسی می‌انجامد که در نتیجه آن طبقات و گروههای مختلف از فرمانها و قواعد حکومتی سرپیچی می‌کنند و نظام سیاسی در عمل اقتدار خود را به ویژه نزد گروههای جمعیتی واگرا (مانند اقوام و اقلیتها) و مناطق حاشیه‌ای از دست می‌دهد. (۱۰)

بحران نفوذ می‌تواند ناشی از دو عامل باشد: نخست، ناکارایی دولت برای اعمال کنترل بر تمامی حوزه‌ها و مناطق و گروههای جمعیتی تحت حاکمیت و جلب همراهی و همکاری ملت در برنامه‌ها و اقدامات خود. و دوم، بسته بودن کانالها و مجاری ارتباطی میان مردم و حاکمیت جهت ایجاد تعامل و همکاری و همراهی دو سویه.

در ایران دولتهای مرکزی از دیرباز تاکنون با بحران نفوذ ناشی از عوامل جغرافیایی و جمعیتی و سایر عوامل مواجه بوده‌اند. پس از انقلاب اسلامی علی‌رغم بافت متمرکز و تمامت خواه یا تام‌گرای دولت - که مقتضی و ذاتی هر نظام انقلابی ایدئولوژیک و مواجه با تهدیدات داخل و خارجی است - بحران نفوذ لاینحل باقی ماند. برای حل این

بحران، دولت به اعمال مدیریتی متمرکز با تکیه بر مدیران غیربومی و نیز، به تقویت رسانه ملی همت گماشت.

به طور کلی نگرش غالب و روح حاکم بر سیاستگذاری قومی طی سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، ابزارگرایانه و مبتنی بر رهیافت مدرنیزاسیون یا نوسازی است. توضیح ضروری درباره نگاه مکتب نوسازی به مسأله اقوام این است که صاحب نظران مطالعات قومی در تحلیلها و مقایسه‌های خود از جامعه سنتی و جامعه صنعتی بر این ادعا پای می‌فشارند که تفاوتها و اختلافهای قومی در روند مدرنیزاسیون و نوسازی جامعه به تدریج رنگ خواهد باخت. براین اساس لازم است دولتها با برنامه‌ریزی متمرکز در حوزه اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی زمینه‌های ادغام و همگرایی گروههای قومی در واحد ملی را در پیش گیرند. (۱۱)

رهیافت ابزارگرایانه یا نوسازی در این دوره به عنوان محور و مبنای پروژه‌های توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع بسیاری از جمله ایران قرار گرفت و کم‌وبیش در باب مسأله اقوام ایرانی نتایجی مشابه به بار آورد. به این معنا که ضمن کسب توفیق در برخی عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، در سایر حوزه‌ها نتایج مطلوب و پیش بینی شده را به بار نیاورد. عمل بر مبنای چنین نگرشی نه تنها ادغام و یکپارچگی ملی را به همراه نداشت بلکه نتایجی معکوس درباب افزایش مطالبات اقوام ایرانی از دولت مرکزی به همراه آورده است. (۱۲) این تناقض‌نمایی دوران سازندگی است که با الهام‌گیری از آموزه‌های مکتب نوسازی، با نگرش کمی نگر و بدون در نظر گرفتن پارامترها و مؤلفه‌های فرهنگی و سیاسی بیشتر بر حوزه اقتصاد متمرکز بوده است. به همین خاطر بخش مهمی از مطالبات گروههای قومی و مذهبی پاسخ نگرفت و فضایی به وجود آورد که سیاست قومی در دوره بعدی را معطوف به پاسخگویی به همین مطالبات و جلوگیری از تشدید واگرایی آنان با نظام گرداند.

#### ۴- سیاست قومی از ۱۳۷۶ تاکنون

##### الف - اولویت یافتن مسایل فرهنگی و سیاسی

دوم خرداد عرصه طرح مطالبات پاسخ نیافته و معوق مانده از دوران پیشین بود. اصولاً دوم خرداد و دولت برآمده از آن را باید محصول چنین فرایندی دانست، تحت

تأثیر چنین فضایی سیاست و خط‌مشی دولت جدید، چنانچه در ایده و مفهوم «جامعه مدنی» جلوه‌گر است، مسایل فرهنگی و سیاسی و پاسخ‌گویی به این دست مطالبات اولویت یافت و جایگزین رهیافت مدرنیزاسیون و توسعه و بازسازی اقتصادی در مناطق قومی‌نشین کشور شد. توجه به فرهنگ‌های قومی جهت استفاده از ظرفیتها و استعدادهای کشور برای رفع تنگناهای اقتصادی و توسعه پایدار دست کم بر روی کاغذ برای نخستین بار سرلوحه سیاستگذاری و برنامه‌ریزان قرار گرفت. (۱۳) زیرا مشخص بود که توسعه کمی نگر، تک بعدی و معطوف به حوزه اقتصاد دست نیافتنی است و حتی در صورت تحقق و دستیابی صوری و عددی، نه تنها مسایل قومی را حل نمی‌کند بلکه این مسایل را در اشکال و وجوهی دیگر باز تولید کرده و بر شمار مشکلات می‌افزاید.

یکی از سیاستهای دولت در این زمینه تلاش برای پر کردن خلاء سیاسی است که به واسطه برخورد و محدودسازی گرایشهای سیاسی قومی - مذهبی و اگر پدید آمده و جریانهای سیاسی وفادار به نظام نیز برای پر کردن آن اقدام نکرده‌اند. تشویق و حمایت دولت از گروهها و احزاب سیاسی قانونی فعال در مرکز برای گسترش فعالیت در استانهای قومی‌نشین در همین راستا ارزیابی می‌شود. (۱۴)

### ب - سیاست قومی در برنامه سوم

یکی از گرایشهای بارز، دادن اختیارات بیشتر به مسئولان منطقه‌ای در تصمیم‌گیری‌هاست. مشخص نمودن حدود اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری در مناطق به عنوان شرط لازم و مقدماتی برای تهیه برنامه‌های استانی در نظر گرفته شده است. (۱۵)

اهتمام به آمایش سرزمین، شامل ترسیم خطوط کلی توسعه مناطق براساس قابلیت‌سنجی و اولویتها، رفع محرومیت‌های منطقه‌ای، توانمندسازی مدیریت منطقه‌ای و آمایش سرزمین در استقرار جمعیت و فعالیت در پهنه سرزمین از دیگر نکات قابل توجه در سند برنامه سوم است. (۱۶)

در بخش رهنمودهای کلی مصوب هیأت وزیران، بدون اشاره به مسایل قومی خاص، در بندهای ۱۲، ۱۴، ۱۸ به ترتیب بر «حفظ مبانی و ارزشهای دینی و ملی»،

تحکیم وحدت و همبستگی ملی ضمن احترام به فرهنگهای محلی» و نیز «توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی» در کل کشور به عنوان زبان میانجی» اشاره شده است. (۱۷)

در رهنمودهای کلی هیأت وزیران جهت تدوین برنامه سوم همچنین بر تقویت پیوندهای اقتصادی و همبستگی‌های اجتماعی - فرهنگی همه مردم و اقوام ایرانی ساکن مناطق مختلف و جلوگیری از تداوم انزوای اقتصادی مناطق حاشیه‌ای و لزوم ادغام آنان در اقتصاد ملی تاکید شده است. (۱۸)

### ج - تلاش برای تمرکززدایی

پیچیدگی امور محلی و ویژگیهای متمایز هر یک از استانها از یک سو و فربهی و بزرگی بیش از حد پیکره دولت که ناکارآمدی دولت را در انجام کارویژه‌های خود به همراه دارد، تمرکززدایی و واگذاری بخشی از اختیارات دولت به واحدهای محلی را ضروری ساخته است. یکی از سیاستهای کلان و نه چندان موفق دولت در این مقطع که مرتبط با مسایل قومی نیز هست، تلاش برای کوچک سازی بدنه دولت و تفویض برخی اختیارات به استانها بوده است.

اما گام مهمتر در این زمینه با اجرای قانون شوراها برداشته شد. فصل هفتم قانون اساسی در ارتباط با شوراها (اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶) از جمله فصول فراموش شده بود که با توجه به فضای ملتهب انقلابی و جنگی کشور طی دهه ۱۳۶۰ و بی‌توجهی به اصل مشارکت نهادینه مردمی در دهه ۱۳۷۰ در بوته فراموشی بود. اما با توجه به ضروریات و تحولات جامعه، پس از دوم خرداد اجرای این قانون نه تنها ممکن و مطلوب، بلکه ضروری می‌نمود. با توجه به صلاحیت و اختیارات شوراها در انتخاب شهرداران و دهیاران واحدهای محلی، حق نظارت و حتی تقدیم طرح و پیشنهاد به مجلس، این نهاد می‌تواند در اداره امور نقاط مختلف کشور از جمله مناطق قومی‌نشین با توجه به ویژگیهای خاص فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کاملاً نقش‌آفرین بوده و ضمن تقویت مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، پاره‌ای حساسیتهای موجود را به حداقل برساند و یکی از مطالبات اساسی اقوام ایرانی را تا حدودی پاسخگو باشد. (۱۹)

## د - تبیین گفتمان نوین وفاق ملی

دوم خرداد حامل ارزشها و نگرشها و حاصل تحولات فکری و اجتماعی ژرفی بود و گفتمان تازه و رویکردی نو در تبیین مبانی وفاق ملی و همبستگی اقوام ایرانی براساس اصل شهروندی و جامعه مدنی پدید آورد که متفاوت از نگره پوپولیستی دهه ۱۳۶۰ و نیز رهیافت ابزارگرا مبتنی بر نگره‌های مکتب‌نوسازی در دهه ۱۳۷۰ بود.

گفتمان دوم خرداد براساس ایده‌ای مبتنی بر پذیرش حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی همگان، منهای تعلقات قومی، زبانی و مذهبی‌شان شکل می‌گیرد و بر مبنای آن تضادهای اجتماعی - که می‌توانند در صورت فعال و متراکم شدن هویت ملی را خدشه‌دار نمایند - از حالت فعال و متراکم خارج می‌شوند و جنبه رویارویی با نظام سیاسی ندارند.

بر این اساس در چارچوب قانون اساسی کشور همه افراد جامعه دارای حقوق و موقعیت برابر هستند و حق و تکلیفی یکسان در قبال یکدیگر و نظام سیاسی دارند. هیچ فردی در جامعه شهروند درجه دو و سه محسوب نمی‌شود و تبعیضی میان اعضای گروه‌های قومی و پیروان مذاهب به چشم نمی‌خورد. «دگر» شهروند در داخل مرزها و میان هموطنان وفادار به نظام سیاسی تعریف نمی‌شود. فرصت‌ها به صورت برابر از سوی حاکمیت در اختیار همه شهروندان قرار می‌گیرد و دولت نه یک بازیگر یا طرفدار یکی از گروه‌های قومی و مذهبی بلکه داور تعاملات اجتماعی و فرهنگی آنهاست. پر واضح است رفتار سیاسی و قوانین و مقررات وضع شده از سوی حاکمیت منتخب شهروندان براساس عرف و باورهای اکثریت جامعه است و این قاعده عقلانی و منطقی، به شرط رعایت حقوق اقلیت مورد پذیرش همگان است.

در جمهوری اسلامی ایران نیز که حکومت دینی بر پایه اعتقادات اکثریت شیعه کشور شکل گرفته است استراتژی نظام در خصوص گروه‌های قومی و مذهبی کشور می‌تواند مبتنی بر اصل شهروندی باشد. جمهوریت نظام ناظر بر همین وجه است و منافاتی با اسلامیت نظام ندارد. زیرا اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران مسلمان شیعه هستند و براساس اصول جمهوریت و دموکراسی ارزش‌ها و عرف اکثریت مبنای شکل دهنده حاکمیت است.

البته در مورد اینکه از نظر آموزه‌های اسلامی و شیعی عامه مردم، اعم از مسلمان غیرمسلمان و شیعه و غیرشیعه با هم برابر هستند یا نه، مناقشات نظری دیرینی وجود دارد.

در این جا قصد محاجه و داوری پیرامون هیچ یک از این دیدگاه‌ها مدنظر نیست. اما به هر روی که نقد و ارزیابی و احیاناً گزینش یکی از آنها باید با توجه به مقتضیات حاکمیت نظام جمهوری اسلامی - که داعیه‌دار مردم‌سالاری دینی - است صورت گیرد. جوهره و عامل تداوم حیات این نظام بر مبنای اصل مصلحت است و هیچ مصلحتی، حسب نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی، بالاتر از حفظ نظام نیست. امروز جمهوری اسلامی به عنوان حاکمیتی که تبلور سیاسی آیین اندیشه و فقه سیاسی اسلام و تشیع است، مواجه با مسایل مستحدثه نوینی است؛ مسایلی که پیشتر صورت مسأله علمای دینی نبوده و لاجرم راه‌حلی متناسب با شرایط جدید برای حل مشکلات حکومت دینی موجود نیست. از جمله مهمترین مسایل فراوی نظام، مقوله حقوق بشر به ویژه حقوق اقوام، اقلیت‌ها و زنان است. این مقوله در خارج از کشور بسیار چالش برانگیز و موجب ایجاد حساسیت فراوان و طرح شبهات عدیده بوده و محکومیت‌های پیاپی کشورمان توسط سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری و وهن و انزوای اسلام و جمهوری اسلامی نزد افکار عمومی جهان را در پی داشته است.

در داخل کشور نیز این مسأله باعث فعال و متراکم شدن شکاف‌های اجتماعی به ویژه اقوام ایرانی کرد، ترکمن و بلوچ‌ها سنی مذهب و سایر اقلیت‌های دینی با دولت مرکزی بوده و هست.

این چالش جدی و پیامدهای منفی آن، علاوه بر آنکه به تحولاتی در عرصه اجرایی و قانونگذاری و سیاستگذاری انجامید، به لحاظ نظری نیز موجب شد که بسیاری از اندیشمندان علوم دینی و فقیهان و مراجع تقلید متأخر در احکام پیشین تجدیدنظر کنند. به عنوان مثال می‌توان به نظرات اخیر برخی مشایخ و معاریف حوزه در باب برابری دیه اهل کتاب با مسلمانان، طهارت ذاتی اهل کتاب و موارد مشابه اشاره کرد. (۲۰)

باری از مناقشات بی پایان در این باره که بگذریم، به هر حال مبنا و مناظ و معیار دستگاههای اجرایی و مراکز سیاسی، امنیتی و فرهنگی مسؤول، قانون اساسی جمهوری اسلامی است که تجلی خواسته‌های ملت و در حکم میثاق ملی و معتبرترین سند و

مرجع و مبنای کلیه سیاستگذاری‌ها و حل اختلافات است. اگر حقوقی که برای کلیه شهروندان ایرانی و آحاد ملت در قانون اساسی پیش‌بینی شده اعطا گردد، تاحد زیادی مبنای روابط اجتماعی و سیاسی در جامعه براساس اصل شهروندی شکل می‌گیرد. توجه به کاربست اصل شهروندی به شکل مندرج در قانون اساسی، و نه مفهوم و مصداق غربی و لیبرالی این مفهوم، می‌تواند تا حد زیادی تضادهای اجتماعی موجود میان گروه‌های قومی - مذهبی را ترمیم و مانع از فعال، متراکم و سیاسی شدن آنها، به عنوان یکی از کانونهای مهم آسیب‌پذیری و بالفعل شدن تهدیدات امنیتی در سطوح منطقه‌ای و ملی و افزایش ضریب امنیتی مناطق این اقوام و اقلیت‌ها باشد.

## ه - گسترش رسانه‌های محلی

### رسانه‌های دولتی (صدا و سیما)

به طور کلی از اوایل دهه ۷۰ بر تعداد شبکه‌های سراسری و میزان برنامه‌های سراسری و محلی و برون مرزی افزوده شد. اما این روند از سال ۱۳۷۶ به لحاظ کمی و کیفی شکل دیگری به خود گرفت.

اما تحول مهم مورد بحث، با راه‌اندازی شبکه‌های استانی صدا و سیما پدید آمد. این روند از رادیو آغاز شد که نیاز به امکانات کمتری دارد. تا پایان سال ۱۳۷۸ پانزده شبکه رادیویی استانی آغاز به کار کرد که مجموع تولید برنامه آنها به زبان فارسی و زبانهای محلی ۴۹۲۵۵ ساعت بود. به موازات آن، راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی استانی نیز در دستورکار سازمان قرار گرفت و تا پایان همان سال با راه‌اندازی هفت شبکه، حدود ۶۸۶۶ ساعت برنامه تولید شده و تا نیمه دوم سال ۱۳۷۹ استانهای حاشیه‌ای دیگر مانند کردستان، آذربایجان شرقی نیز دارای شبکه‌های تلویزیونی استانی شدند. (۲۱)

نکته مهم در این دوره تأکید بر راه‌اندازی شبکه‌های استانی در استانهای قومی‌نشین است. در دوره قبل شبکه پنج در استانهای عمقی و کم مسأله مانند تهران و اصفهان راه‌اندازی شد. اما در دوره مورد بحث، سیاست رسانه‌ای گسترش حوزه نفوذ در مناطق قومی‌نشین تعقیب گردید. از جمله می‌توان به تأسیس شبکه پنج در استانهای قومی‌نشین اشاره کرد.

## رسانه‌های مکتوب و مطبوعات غیردولتی

در دهه ۱۳۶۰ شمار مطبوعات به زبان‌های محلی از عدد انگستان دست تجاوز نمی‌کرد و تنها معدود نشریاتی به زبان آذری (مانند وارلیق) یا کردی (مانند نشریه سروه) انتشار می‌یافتند اما پس از آن و در دوره سازندگی شمار و تیراژ مطبوعات محلی قدری افزایش یافت.

پس از دوم خرداد ۷۶، جامعه مطبوعاتی ایران از جمله مطبوعات به زبانهای محلی، تحت تأثیر فضای جامعه و سیاستهای دولت جدید، دچار تغییرات کمی و کیفی فراوانی شدند. در این دوره نه تنها مطبوعات سراسری و منتشره در مرکز، اهتمام جدی به مسایل اقوام ایرانی نشان دادند، بلکه انبوه مطبوعات محلی نیز فعال گردیدند. با توجه به مجوز صادره از سوی متولیان آموزش عالی کشور در اکثر دانشگاهها، مطبوعات دانشجویی به زبانهای محلی منتشر می‌شوند. وجود دانشجویان غیر بومی باعث شده که در یک دانشگاه دهها نشریه به چندین زبان و گویش محلی با گرایشهای سیاسی، فرهنگی متفاوت و گاه متعارض چاپ و توزیع شوند.

## افزایش بکارگیری نیروها و مدیران بومی

یکی از مطالبات جدی و اعاده نشده اقوام ایرانی به ویژه اهل سنت درخواست استفاده از نیروها و مدیران بومی بوده و هست. توسعه یافتگی نسبی مناطق حاشیه‌ای و افزایش شمار تحصیل‌کردگان دانشگاهی از یک سو و ویژگیهای خاص این مناطق از سوی دیگر لزوم به کارگیری نیروها و مدیران بومی را بیش از پیش ضروری می‌ساخت. به همین خاطر یکی از سیاستهای دولت در مناطق قومی‌نشین استفاده بیشتر از مدیران بومی بوده که تا حدودی نیز محقق شده است. هم‌اینک و در مقایسه با دوره‌های قبلی در مناصبی مانند فرمانداریها، شهرداریها و سایر ادارات تعداد بیشتری از نخبگان و مدیران بومی اشتغال دارند که البته ظرفیت بیشتری در این زمینه وجود دارد اما به دلایل سیاسی محقق نشده است.



## سیاستگذاری کلان توسط مجمع تشخیص مصلحت

کارکرد اصلی مجمع تشخیص مصلحت نظام، علاوه بر حل اختلافات شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی، سیاستگذاری در امور کلان و ارایه مشاوره در امور مهم به مقام رهبری است. اما مجمع در باب مسأله مهم قومیتها ظرف دهه نخست حیات خود، اتخاذ تصمیم و سیاستگذاری ننمود. تا این که پس از مقدمه چینی‌ها و برخی مطالعات و گردآوری تحلیل‌ها و نظرات اولیه، در سال ۱۳۷۸، مجمع سیاستهای کلان نظام در خصوص اقوام ایرانی را مورد بررسی و تصویب قرار داد.

## نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، علی‌رغم تبیین سیاستها و اصول کلی در چارچوب قانون اساسی و برخی قوانین عادی، سیاست مدون و مشخصی در برخورد با مسایل اقوام ایرانی وجود نداشته است. رویکردها، سیاستهای اتخاذ شده و اقدامات انجام شده تحت تأثیر شرایط تهدیدزای داخلی و خارجی جنبه واکنشی و اقتضایی به خود می‌گرفتند. البته این مسأله پس از گذشت یک دهه رو به نقصان نهاد. اما ضعف در انسجام و هماهنگی و فقدان نگرش راهبردی ناشی از نگاه ایدئولوژیک مذهب محور به مبانی وفاق و هویت ایرانی همچنان به چشم می‌خورد.

در نخستین دوره مورد بحث، به دلیل شرایط خاص پس از انقلاب، ضعف دولت مرکزی و دوگانگی قدرت، انتظار اعمال سیاست قومی مدون و مقتدرانه، واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. با این حال تلاش جدی برای جلوگیری از تجزیه کشور مدنظر بوده و این سیاست کمابیش با موفقیت و البته با صرف هزینه فراوان اعمال شده است. توجه به نقش خاص بنیانگذار جمهوری اسلامی در بعد سیاستگذاری و هدایت امور قابل توجه است.

در دوره دوم، سیاست قومی تحت‌الشعاع مسأله جنگ و تداوم تهدیدات داخلی و خارجی قرار دارد. با توجه به نزدیکی و یکی بودن اکثر مناطق قومی‌نشین با مناطق جنگی و ارتباطات گروههای قومی - مذهبی تجزیه‌طلب و مسلح با رژیم بعثی عراق،

در تدوین و اجرای سیاست قومی کشور، ارگانها و نهادهای نظامی، امنیتی بیش از پیش نقش تعیین کننده‌ای پیدا کردند.

طی دوره سوم، با پایان جنگ و آغاز دوران بازسازی، تغییراتی در سیاستهای قومی پدید آمده که به نوبه خود نوع تعامل اقوام ایرانی با دولت مرکزی را به تدریج متحول گرداند. افزایش میزان باسوادی، رشد نهایی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و فارغ‌التحصیلان دانشگاهها، گسترش حضور زنان و دختران و جوانان در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی تقویت وسایل ارتباطی و رسانه‌ها به ویژه صدا و سیما و افزایش میزان شهرنشینی در این زمینه قابل اشاره‌اند. نکته قابل توجه، ناموزونی توسعه نسبی فرهنگی و اجتماعی در این مناطق با تقاضای مشارکت سیاسی و کم توجهی به مطالبات رو به رشدی بود که بر اثر تغییر و تحولات گفته شده پدید آمد. این امر تدوین و اجرای سیاست‌های قومی در دوره بعدی را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

دوره چهارم، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز می‌شود. در این دوره پیامد اقدامات و سیاستهای دوران قبلی آشکار گردید و به تغییرات مهمی در این زمینه منجر شد. هرچند ناهماهنگی و تعارض نهادها و مراکز ذیربط به ویژه در حوزه نهادهای انتصابی و انتخابی همچنان به قوت خود باقی بوده و با توجه به این که مسایل قومی تحت‌الشعاع رقابت‌های سیاسی جناحی است، حتی در مواردی این تعارضات شدت گرفته است. اما در این مقطع نسبت به مسایل قومی در سطوح ملی و در میان اقوام ایرانی آگاهی و حساسیت بیشتری به چشم می‌خورد. شمار روزافزون کتابها، نشریات به زبانهای محلی و ملی، راه‌اندازی مؤسسات تحقیقاتی و فعالیت دانشجویان و دانشگاهها در این زمینه قابل اشاره‌اند. در چنین وضعیتی لازم است تا در سطوح عالی نظام، مسایل اقوام ایرانی در راستای سیاستگذاری کلان مورد توجه قرار گیرد.

## یادداشت‌ها

۱. احمدی، حمید، قوم و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۵۱
۲. همانجا، ص ۵۲
۳. همان.
۴. به عنوان نمونه مزایا فوق‌العاده شغل پرسنل نظامی و انتظامی و داوطلب مستقر در سیستان و بلوچستان، مزایا و فوق‌العاده شغل مانند مشابه هم‌رده‌ها آنان در مناطق جنگی محاسبه می‌شد. مصاحبه نگارنده با یکی از مسئولان سیاسی امنیتی سیستان و بلوچستان (تهران - فروردین ۱۳۸۰).
۵. علی‌نقی، امیرحسین، *عدم تعادل در استانهای مرزی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۷۹).
۶. قانون برنامه توسعه اول اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸.
۷. همان.
۸. مستندات برنامه سوم، سازمان برنامه و بودجه، ص ۷۱
۹. بنگرید به سالنامه آماری استانهای سیستان و بلوچستان، کردستان، تهران: سازمان برنامه و بودجه ۱۳۷۶.
۱۰. نجاری راد، تقی، *بحران نفوذ در ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
۱۱. مقصدی، مجتبی، *تحولات قومی در ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰.
۱۲. حق‌پناه‌جعفر، «جامعه‌مدنی و گروه‌های قومی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲، سال ۱، زمستان ۱۳۷۷.
۱۳. *مستندات برنامه سوم*، تهران، سازمان برنامه و بودجه، سال ۱۳۷۸، ص ۶۵.
۱۴. مصاحبه نگارنده با معاون سیاسی وقت وزارت کشور، سال ۱۳۷۸.
۱۵. *مستندات برنامه سوم توسعه*، تهران، سازمان برنامه و بودجه آبان ۱۳۷۸، ص ۲۲.
۱۶. همانجا، ص ۲۵
۱۷. *سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، سازمان برنامه و بودجه ۱۳۷۸، ص ۲۹.
۱۸. همان.
۱۹. گرجی، علی‌اکبر، «چشم‌انداز تمرکززدایی در بستر شوراهای اسلامی»، *نشریه پژوهش*، سال اول، ش ۲، زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۰۱.
۲۰. مصاحبه نگارنده با حضرت آیت‌اله صانعی، قم، دی ۱۳۸۰.
۲۱. گزارش عملکرد صدا و سیما در سال ۱۳۷۸.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انسانی